

استاد ادبی

«آذری یا زبان باستان آذربایگان»

تألیف سید احمد کسروی تبریزی ۱۳۰۴ شمسی، طهران، ۵۶ صفحه.

بقلم آقای میرزا محمد خان قزوینی

در این رساله صغیره الحجم عظیمه الفایده مؤلف فاضل آن آقای سید احمد کسروی تبریزی يك موضوع بدیع دلکشی را انتخاب نموده و در اطراف آن تحقیقات علمی فاضلانه خود را تمرکز داده است، و آن موضوع عبارت است از حل این دو مسئله ذیل: اولاً آنکه زبان آذری مذکور در کتب مؤلفین قدما چه زبانی بوده است؟، ثانیاً آنکه زبان ترکی که فعلاً زبان اهالی آذربایجان است از چه وقت و در نتیجه چه علل و اسباب تاریخی در آن مملکت ظهور پیدا کرده است؟

اما فقره اول، گمان میکنم هیچکس تاکنون علی التحقیق و بطور علم تفصیلی نمیدانست که زبان «آذری» که بسیاری از مؤلفین عرب از قرن چهارم هجری گرفته الی قرن هفتم از قبیل مسعودی و ابن حوقل و یاقوت و سمانی اسمی از آن برده و همه گفته‌اند که (در عصر ایشان) زبان متداولی آذربایجان بوده است در حقیقت چه زبانی بوده است، و هر چند از مطالعه کتب مؤلفین مزبور هر کس بطور اجمال از قرائن حدس میزد که «آذری» لابد شعبه از لهجات متنوعه متکثره زبان فارسی مانند طبری و

گیلکی و سمنانی و لری و غیرها و غیرها که مجموع آنها را باصطلاح نویسندگان ما «فهلویات» می‌گفته‌اند بایستی بوده است، ولی این فقره چنانکه گفتیم فقط حدس و تخمین و علم اجمالی بود، و دلائل تفصیلی قطعیه بر این مطلب که تنها از روی تتبع کتب مختلفه و مقایسه آنها بایکدیگر بدست می‌آید کسی در دست نداشت، زیرا چون مسئله تحقیق در خصوص زبان اصلی آذربایجان تاکنون محل احتیاج عمومی نبوده است بالطبع کسی تا بحال بصرافت آن نیفتاده و زحمت تتبع و تفتیش در کتب را در این باب بخود راه نداده بوده است، و این فقره یعنی فارسی بودن زبان آذربایجان که در عهد خود الی قرن هفتم هجری از بدیهیات بوده است (همانطور که فارسی بودن زبان اهالی فارس امروزه مثلاً برای ما از بدیهیات است و کسی بفکر اثبات آن برای معاصرین یا برای آیندگان نمی‌افند) کم‌کم پس از ظهور تدریجی زبان ترکی در آن مملکت، بواسطه بعد عهد، و نمادی مدت، و تناسی اخلاف سیره اسلاف را، و کساد بازار علم و ادب، امروزه از نظریات شده است، از نظریات شده که سهل است در این اواخر بعضی همسایگان جهان یا متجاهل ما برای پیشرفت پاره اغراض معلومه الحال خود از جهل عمومی معاصرین استفاده نموده بدون خجالت و بدون مزاح ادعا میکنند که زبان اهالی آذربایجان از اقدم ازمته تاریخی الی یومنا هذا همواره ترکی بوده است!

ازین اشخاص مغرض گذشته بعضی از خود ایرانیان نیز، مانند مؤلفین نامه دانشوران مثلاً، و همچنین یکی از مستشرقین انگلیسی «لسترنج»، بواسطه قلت انس باوضاع تاریخی آن اعصار و نیز بلاشک بواسطه فریب خوردن از ظاهر اصطلاح «ترکی آذری» که در عرف ترکان امروزه بر لهجه ترکی آذربایجان و

تفقا از اطلاق می‌شود، نوهم کرده‌اند که زبان «آذری» مذکور در کتب مؤلفین عرب شعبه از زبان ترکی بوده است (رجوع کنید بصفحه ۷ و ۱۱ — ۱۲ از رساله)، غافل از آنکه در آن ازمه هنوز پای مهاجرت خود ترکها بآذربایجان باز نشده بوده است یا درست باز نشده بوده است پس چگونه زبان آنها قبل از خودشان ممکن بوده در آن مملکت شیوع پیدا کند، بینه مثل اینکه کسی امروز ادعا کند که زبان اهالی مصر قبل از فتح اسلامی عربی بوده یا زبان اهالی آسیای صغیر قبل از غلبه سلجوقیه روم ترکی بوده است و دلیلش فقط این باشد که زبان آن دو مملکت فعلاً عربی و ترکی است!

پس از آنچه گذشت معلوم شد که امروزه که مسئله زبان آذربایجان اهمیتی سیاسی بهمرسانیده و حریف از هیچگونه غش و تدلیس تاریخی و قلب ماهیات حقایق برای پیشرفت اغراض باطله خود باکی ندارد اثبات اینکه زبان اصلی آذربایجان تا حدود قرن هفتم هجری زبان فارسی بوده است (یا بعبارة اخری اثبات اینکه زبان آذری که بشهادت صریح مؤلفین قدما زبان متداول آذربایجان بوده و هنوز نمونه از آن در بعضی دهات آذربایجان باقی است شعبه از شعب زبان فارسی بوده است) تا چه اندازه برای ایرانیان دارای اهمیت و تا چه درجه اکنون محل احتیاج عمومی است، و در حقیقت بمقتضای اذا ظهرت البدعة فليظهر العالم علمه ابطال این سفسطه سیاسی و کشف این تدلیس تاریخی امروزه بر عموم فضلالی ایران در شرع سیاست واجب کفائی بل واجب عینی است، و گمان میکنم که تألیف این رساله اولین قدم جدی است که در این راه برداشته شده است و مؤلف فاضل آن بواسطه تبع در اغلب مظان موجوده تاریخی و جغرافی و باستاند بچند قطعه

نظم و شر از زبان آذری که از کتب متفرقه التقاط کرده تا درجه مهمی از عهده این امر بر آمده است و از اینراه خدمت شایانی هم بتاريخ ایران و هم سیاست و ملیت آن مملکت نموده است. و همچنین در خصوص فقره دوم یعنی اینکه زبان ترکی از کی و در نتیجه چه علل و حوادثی در آذربایجان ظهور پیدا کرده است این مسئله را نیز مؤلف بهمان رویه مضمود خود از استناد بوئایق تاریخی ثابت نموده است که ابتدای ظهور زبان ترکی در آذربایجان در زمان سلاجقه در نتیجه مهاجرت طوائف ترك از ماوراءالنهر بآذربایجان شروع شده است، و سپس در عهد سلطنت مغول که قشون ایشان عمده ترك بوده‌اند و پای‌تخت ایشان نیز در آذربایجان (مراغه، تبریز، سلطانیه) بوده است شیوع ترکی در آذربایجان رفته رفته قوت گرفته تا در عهد تیموریان و قراقویونلو و آق قویونلو یعنی در فترت مابین مغول و صفویه بنهایت درجه انتشار و شیوع خود رسیده است،

باری این رساله مختصر پنجاه و شش صفحه‌ای از وجنات آن معلوم است که نتیجه ماهها بلکه سالها زحمت و تتبع است و تقریباً هر سطری از سطور کوچک آن حاکی از مطالعه يك كتاب بزرگ است، زیرا که در اینگونه مواضع بکر تازه که تاکنون کسی در آن خصوص قلمی بروی کاغذ نیاورده است از يك كتاب تمام که شخص از سر تا بآخر آن میخواند بسا می‌شود که فقط يك سطر یا دو سطر راجع بمطلب خود پیدا میکند و اغلب این است که هیچ پیدا نمیکند، اگر ایرانیان میخواهند در مقابل دعاوی بی اساس همسایگان کاری بکنند راه کار کردن را آقای سید احمد کسروی بایشان نشان داده است، و الا بعقیده راقم سطور هیچ جواب ندادن بآنها بدرجات بهتر از این جوابهای واهی است

که شخص گاه‌گام در جراید طهران مطالعه میکند که جز هیاهو و مطالب عامه مبتذل و اغلب جز شتم و طنز و استهزا هیچ مطلب جدی دیگری ندارد و نه هیچ حقی را اثبات میکند و نه هیچ باطلی را ابطال، و حریف در مقابل آن الی غیرالنهاییه میتواند معامله بمثل نماید،

در اینجا نظر مؤلف فاضل را اگر خود تا کنون بآن بر نخورده‌اند جلب میکنم یکی دو فقره مطالبی که بی‌مناسبت با موضوع این رساله نیست، یکی آنکه در کتاب البلدان ابن واضح الیعقوبی (که در حدود سنه ۲۷۸ هجری تألیف شده است) در يك موردی اصطلاح «آذری» را بر خود اهالی آذربایجان اطلاق کرده است نه بر زبان ایشان، مثل اینکه «آذری» را مؤلف نام تیره یا شعبه از عنصر ایرانی میدانسته است، و بنا برین شاید اطلاق «آذری» بر زبان از نام خود اهالی مأخوذ بوده و شاید نیز برعکس بوده است، و عین عبارت او اینست (کتاب البلدان، طبع لیدن، ص ۲۷۲): «و اهل مدن اذربيجان و کورها اخلاط من المعجم الآذريه والجاودانيه القدم (۱) اصحاب مدينة البد التي كان فيها بابك ثم نزلتها العرب لما افتتحت»، یعنی اهالی شهرهای آذربایجان و بلوکات آن امتزاجی هستند از ایرانیهای آذری و جاودانی قدیم (۱) سکنه شهر بد که اقامتگاه بابک بود و پس از فتح آن شهر عربها در آنجا سکنی گزیدند،

دیگر آنکه در فتوح البلدان بلاذری در فصل «فتح اذربيجان» (طبع لیدن ص ۳۲۸) گوید: «فتبع الاشعث بن قيس حاناً حاناً و الحان الحائر في كلام اهل اذربيجان فتحها»، و لابد مقصود از «کلام اهل آذربایجان» بدون شك زبان آذری بوده است، و چون تألیف فتوح البلدان در حدود سنه ۲۵۵ هجری است پس این

شاید قدیمترین موضعی باشد که نمونه از آذری بدست می‌دهد، و این نمونه اگرچه يك کلمه است ولی باز هم غنیمت است. دیگر آنکه زکریا بن محمد قزوینی در کتاب آثار البلاد در تحت عنوان «تبریز» گوید (طبع کونینگن، آلمان، ص ۲۲۷): «زعم المنجمون انها لا تصيبها من الترك آفة لان طالعها العقب و المريخ صاحبها فكان الامر الى الآن كما قالوا ماسلمه من بلاد اذربيجان مدينة من الترك غير تبريز»، یعنی منجمین گفته‌اند که تبریز را از ترکان آفتی نخواهد رسید چه طالع آن شهر عقب است و مریخ صاحب آنست، و تاکنون حرف ایشان راست در آمده است چه از جمیع بلاد آذربایجان هیچ شهری از دستبرد ترکها محفوظ نمانده است جز تبریز. و چون تألیف آثار البلاد در سنه ۶۷۴ هجری است یعنی در سلطنت ابا قاسم هولاکو پس این شهادت صریح مؤلف که تا آن تاریخ تبریز از دستبرد ترکها محفوظ مانده بوده است خالی از اهمیت نیست.

دیگر آنکه مرکواریت* (مستشرق مشهور آلمانی در کتاب «ایران‌شهر» (که از تألیفات معروف اوست در خصوص جغرافیای قدیم ایران، اشتباه بمجله «ایران‌شهر» نشود) ص ۱۲۳ گوید که اصل زبان حقیقی پهلوی عبارت بوده است از زبان آذربایجان که زبان کنجی اشکانیان بوده است، و چون مرکواریت از فضیلتی مستشرقین و از موثقین آنهاست و لابد بی‌مأخذ و بدون دلیل سخن نمی‌گوید و از آنطرف بشهادت عموم مؤلفین قدما از قبیل ابن المقفع (کتاب الفهرست ص ۱۳) و حمزه اصفهانی (معجم البلدان در «فهلو») و خوارزمی در مفاتیح العلوم (چاپ لیدن ص ۱۱۶ — ۱۱۷) زبان اهل آذربایجان پهلوی بوده است پس از مجموع این

* Dr. I. Marquart.

شهادت قریب یقین بلکه یقین حاصل می‌شود که «آذری» یکی از نزدیکترین لهجه‌های متکثره زبان فارسی (اگر نگوییم نزدیک ترین همه آنها) بوده است نسبت بزبان پهلوی.

بواسطه ضیق مقام دیگر از بقیه ملاحظات خود راجع باین رساله و مخصوصاً راجع بمسئله مهم صحت یا بطلان نسب صفویه (ص ۲۶) صرف نظر میکنم، و همینقدر بطور اجمال يك کلمه عقیده خود را (که هیچ اصراری هم بصحت آن ندارم) در خصوص طرز انشاء این کتاب اظهار نموده مقاله را ختم میکنم، و آن اینست که این شیوه انشاء مخصوص که مؤلف محترم در تحریر این رساله و سایر مقالات فاضلانه خود اتخاذ نموده است، یعنی این اختلاط عجیب کلمات و اصطلاحات فارسی از فارسی قدیم و فارسی منسوخ گرفته الی فارسی مخصوص بشر و فارسی عامیانه و فارسی معمولی حالیه با کلمات و اصطلاحات عربی کیفیاً اتفق و یکی در جنب دیگری، و بتصیر دیگر بعضی و زور فارسی نوشتن بعضی کلمات که عربی آن معمول‌تر است یا اصلاً فارسی آن فعلاً هیچ معمول نیست و سپس بدون جهت عربی نوشتن بعضی کلمات دیگر که فارسی آن نیز معمول یا شاید معمول‌تر است، مجموع اینها روی هم رفته بانشاء ایشان يك صیغه مصنوعیت و يك جنبه ساختگی داده است که هر خواننده بی‌فرضی پس از خواندن تحریرات ایشان بی اختیار آن تأثر را در خود احساس مینماید، چه بالحس و العیان می‌بیند که این زبان نه زبان فارسی امروزه است زیرا در سرتاسر ایران و غیر ایران کسی امروز اینطور چیز نمی‌نویسد (و بطریق اولی حرف نمیزند)، و نه تقلیدی است از طرز انشاء قدما مثل بیهقی یا ناصر خسرو مثلاً از قبیل انشاء مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ، و نه غرض مؤلف بهارسی خالص یا متمایل بهفارسی

خالص نوشتن است مثل نامه خسروان مثلاً و الا این کاری که در بعضی کلمات کرده است میتوانست در تمام یا در اغلب کلمات بنماید، و نه تمایل بقلبه عنصر عربی است مثل اخلاق ناصری و کلیه و دمه، و نه طریقه انشاء فقها و علماء دینی است مانند کتب فارسی مرحوم مجلسی و رسائل عملیه و نحو ذلك، و نه انشاء بانکلف و تصنع است از جنس و صاف و دره نادره و امثالهما، و نه شیوه انشاء فرنگی مآبهاست که عنصر خارجی در آن غالب باشد. خلاصه هر طور که خواننده آنرا زیر و رو کند و مکرر بخواند و مکرر فکر کند حدس نمیتواند بزند که اصل و مبدئی که وجه‌العین مؤلف درین شیوه انشاء بوده چه بوده است و مقیاس و سرمشق و هادی و امام ایشان درین اسلوب عجیب چه و کیست، و چون لفظ را غالباً بلباس و معنی را بپدن تشبیه کرده‌اند و چون در تحریرات مؤلف فاضل معانی در سرحد کمال و جمال است و اگر قصوری باشد بشرح مذکور فقط در طرز تعبیر است، در نظر خواننده بلااراده این تشبیه مجسم می‌شود: زنی بسیار صبیح‌المنظر ملبس بلباسی بسیار عجیب که پارچه و برش و دوخت و سایر جزئیات آن نه بطرز حالیه است و نه بطرزهای قدیم، نه مطابق «مد» خارجه است و نه موافق رسم داخله، بلکه هرگونه از لباسش نمونه یک دوره‌ایست: سینه‌اش بطرز حالیه، دامنش یادگاری از عهد سلجوقیان، آستینهایش نمونه از آثار سامانیان و هكذا و هكذا.

راقم سطور چندی پیش قصه «قهوه خانه سورت» تألیف برناردن دو سن‌پیر (۱) فرانسوی را که مؤلف فاضل از زبان اسپراتو بهری ترجمه کرده‌اند و در مطبعه «العرفان» در صیدا

(۱) Bernardin de Saint Pierre.

بطبع رسیده است مطالعه کردم، و تا آنجا که معلومات ناقصه من از عربی اجازه میدهد دیدم که در نهایت خوبی از عهده برآمده‌اند و عربی امروزه را بدون اینکه خود را محتاج باستمات از کلمات وحشیه جاهلین مانند در دیس و خیتصور و جنعدل و نحو ذلك بدانند در کمال فصاحت و سلاست می‌نویسند، خوب، چه خوب میبود اگر ایشان زبان مملکتی را هم که در آن متولد شده و در آنجا نشو و نما کرده‌اند و اینهمه مقالات فاضلانه راجع بتاریخ و جغرافی و لغت و سایر علوم و فنون متعلقه بآن می‌نویسند (و برای خوش بختی ما قطعاً بعد از این نیز ادامه خواهند داد) بهمین درجه از سلاست و انسجام می‌نوشتند و در حق آن تا این اندازه اظهار بی‌مرحمتی و بی‌قید و بندی فرموده اصل «عجمی قالب به ماتشاه» را در باره آن اجرا نمی‌نمودند.

پاریس — محمد قزوینی

تکذیب و اعتذار

در مقدمه مقاله آذربایجان مندرج در شماره ۷ مجله که شرحی راجع به هیئت محصلین برلین و مداخله آن بامور سیاسی نوشته و در آن از آقای شفق ناظم جمعیت محصلین (حالا مدتی است استعفا داده‌اند) اظهار قدر دانی برای تشکیل مجلس خطابه پروفیسور «مارسکوارت» شده بود گویا مضمون آن موجب رنجش جمعیت محصلین گشته و برای تکذیب آن کتباً چنین توضیح داده‌اند که «جمعیت محصلین در ظرف چهار سال همیشه بمرام خود وفا نموده و از مداخله در مسائل سیاسی اجتناب ورزیده است و هیئت مؤسسه آن که هر ششماه یکمرتبه با اکثریت انتخاب می‌گردد فقط مأمور انجام دادن تصمیمات جمعیت میباشد و البته هر نوع اقدامی که از جمعیت ناشی گردد بموافقت افکار اکثریت بوده حسن و قبح آن مربوط بشخص ناظم نیست»

ما ازین سوء تفاهم که خالی از هر گونه توهین بوده از جمعیت محصلین معذرت میخواهیم و موفقیت آنان را در انجام دادن وظایف خود از خداوند خواهانیم.

(ایران‌شهر)

کتابخانه

شماره ۱۰